

چالش‌های نسلی و جنسیتی در خانواده‌های ایرانی

گفتگوی رادیو دویچه وله با مهرداد درویش پور



تصویر تزئینی است (اثری از واسیلی کاندینسکی، نقاش روس)

پژوهش‌های تازه پیرامون خانواده‌های ایرانی نشانگر تغییرات چشمگیر در نقش زنان و جوانان و جابه‌جا شدن معیارهای سنتی است. یک جامعه‌شناس می‌گوید که هویت‌طلبی و فردیت هارمونیک دو گروه یاد شده بدون دولت رفاه ممکن نیست. مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام به‌تازگی همایشی با نام "آینده‌پژوهی مسائل خانواده در ایران" برگزار کرده است. ساده شدن طلاق، کاهش اهمیت ازدواج، سهولت در روابط جنسی خارج از خانواده و برابری جنسیتی از موضوع‌های طرح شده در این نشست بوده‌اند. یک استاد دانشگاه با مرور پژوهش‌های بیست ساله خود در زمینه خانواده اعلام کرده که «می‌توان صدای یک اتفاق بزرگ در جامعه را شنید که در آینده با تفاوت نسل‌ها گره می‌خورد.»

دکتر مهرداد درویش‌پور، جامعه‌شناس مقیم سوئد، در گفتگو با دویچه‌وله به بررسی زمینه‌هایی می‌پردازد که دگرگونی‌های نسلی و تغییر در خانواده ایرانی را موجب می‌شوند.

دویچه‌وله: در بحث‌های مربوط به تحولات فرهنگی در ایران عنوان می‌شود که زندگی و ارزش‌های طبقه متوسط برای مردم ایران مهم شده و ۸۰ درصد شهروندان، بخصوص نسل دوم و سوم، به فرزند کمتر فکر می‌کنند. چه تغییراتی می‌توان برای خانواده ایرانی با این دگرگونی‌ها پیش‌بینی کرد؟



مهرداد درویش‌پور

مهرداد درویش‌پور: تمام تحقیقات جمعیت‌شناسی در دنیا نشان می‌دهد که رابطه مستقیمی میان کاهش نرخ باروری در زنان و بهبود موقعیت زنان و حفظ برابری جنسیتی در جامعه وجود دارد.

به گمان من اولین تاثیر کاهش نرخ باروری زنان و تعداد فرزندان، این است که زنان کمتر به خانه‌داری مشغول می‌شوند و فرصت پیدا می‌کنند که در اجتماع و فعالیت‌های اقتصادی نقش بیشتری ایفا کنند. در عین حال تعداد کمتر فرزند در خانواده به این معناست که خانواده با فشار اقتصادی کمتری برای بزرگ کردن بچه‌ها مواجه می‌شود و از فرصت بیشتری برای پرورش سالم‌تر کودکان برخوردار است.

با وجود آنکه دولت امکانات درخوری را برای برابری در جامعه فراهم نمی‌کند و سیاست‌های زن ستیزانه دارد، اما طبقه متوسط استیل زندگی متفاوتی در خود یا برای خود ایجاد کرده که از مجموعه امکانات اقتصادی و اجتماعی خودش ناشی می‌شود.

در یک همایش مربوط به مسائل خانواده در تهران عنوان شده که تفاوت‌ارزش‌های اخلاقی بین نسل‌ها عامل مناقشه در خانواده‌های ایرانی است. بنا بر شواهد، جوانان به اندازه نسل‌های قبلی، احساس تعهد نسبت به خانواده ندارند. چه چشم‌اندازی می‌توان برای این فرآیند ترسیم کرد؟

اساساً تعهد کمتر در خانواده یا پایبند نبودن به تشکیل خانواده به عنوان تنها شکل هویت‌یابی، امری است که جهانی است و مختص ایران نیست. این جهان‌بینی نزد جوانان ایرانی به عصر اینترنت و مهاجرت و تاثیرپذیری از فرهنگ جهانی مرتبط می‌شود.

تعهدات اخلاقی و خانوادگی، همواره توسط حکومت مورد تاکید قرار می‌گیرد و نسل جوان ایرانی سعی می‌کند بعنوان یک عصیان و واکنش در قبال این سختگیری‌ها به ویژه سختگیری‌های اخلاقی و جنسی، درک آزادانه‌تری از روابط جنسی، دوست دختر و پسر گرفتن، دیرتر تشکیل خانواده دادن و نظایر آنها را داشته باشد.

دولت به شدت شور جنسی جوانان را سرکوب می‌کند و هیچگونه امکان تفریح و رشد به جوانان نمی‌دهد. این انتظار که آنها از یک فرهنگ اخلاق‌گرا و متعهدانه نسبت به خانواده برخوردار باشند، دور از واقعیت است. نسل میانسال با فرهنگ خانواده‌گرا رشد کرده اما نسل جوان، الگوهای والدین را زیر سوال برده و یک نوع شورشی یا انقلاب جنسی نیز کرده است.

این نکته را هم بگویم که فشارهای اقتصادی در جامعه، خودش مسئله تشکیل خانواده را به یک کابوس تبدیل کرده است و همین موثر است در این‌که بسیاری جوانان سعی در ارتقاء خود از طریق فردیت بخشیدن و سرمایه‌گذاری برای موفقیت و تحصیل دارند و از تفکر خانواده‌گرا و جمع‌گرا دوری می‌کنند.

اما وقتی ابزارهای کنترل در خانواده‌ها و سیاست کلان دولتی در یک جهت هستند و از جوانان انتظار رعایت هنجارها و ارزش‌های سنتی می‌رود، چه چالشی از نظر اجتماعی با این همه جمعیت جوان ایجاد می‌شود؟

امکان هویت‌یابی هارمونیک جوانان و خیز آنها به سوی آینده‌ای با دغدغه کمتر، با دولت رفاه میسر است. اگر ما در جامعه شاهد سیاست برابری زن و مرد، توجه به حقوق فرزند یا کودک محوری باشیم، اگر جوانان را حاشیه‌ای‌ترین قشر نپنداریم بلکه نسل امیدبخش برای پیشرفت و دگرگونی جامعه ببینیم، آن‌گاه می‌توانیم از گذار بدون چالش (و یا چالش بی درد) در آنها در این مسیر صحبت کنیم.

اما وقتی جوانان هیچ آینده‌ای را پیش روی خود نمی‌بینند، گریز از خانواده به‌خصوص نزد دختران زیادتر می‌شود که بیشتر زیر فشارند. اصولاً در این شرایط، تلاش برای خروج از کشور نزد جوانان قشر متوسط افزایش می‌یابد. این جوان قشر متوسط، وقتی دورنمایی برای رشد و فردیت خودش در جامعه یا خانواده نمی‌بیند، به فکر مهاجرت می‌افتد یا به گونه‌ای عصیان‌زده و یاس‌آلود سعی می‌کند که گروه‌های مخصوص خود را تشکیل دهد.

اگر به ترانه‌های جوانان نگاه کنید، این خشم و عصیان را در آنها می‌بینید. وقتی این‌ها امکان فرار یا امکان ساختن ارزش‌های مستقل خود در گروه‌های جوانان را نداشته باشند، خطرانی چون اعتیاد، خودکشی یا دشواری‌های روانی آنها را تهدید می‌کند. این زنگ خطری است برای جامعه!

در ایران همیشه جوانان عصای دست پیران و خانواده محسوب شده‌اند. اگر چنین پیش برود، صرفنظر از آسیب‌هایی که برشمردید، چه بحران‌هایی در آینده در انتظار خانواده‌ها خواهد بود؟

ما در دولت‌های غربی با تامین‌های اجتماعی روبرو هستیم که جای خالی افراد خانواده را در تیمارداری از افراد مسن پر می‌کنند. دولت رفاه برای آنها امنیت اقتصادی و اجتماعی فراهم کرده است. اما در ایران که ما چنین دولتی و چنین نهادهایی برای تامین سالخوردگان نداریم، این خطر بطور جدی وجود دارد که نسل جوانی که بدنبال فردیت خود است و از الگوهای سنتی خانوادگی گسسته است، سالخوردگان را در انزوا بگذارد. اما باید گفت پیش از آن که جوانان و فرزندان متهم به کم‌کاری در این زمینه باشند، این وظیفه دولت است.

شکاف نسلی در ایران در حال اوج‌گیری است، اما دولت هیچ برنامه‌ای برای شبکه‌های اجتماعی مربوط به سالخوردگان ندارد و این می‌تواند در آینده به حاشیه رانده شدن میانسالان امروزی منجر شود. این یکی از جدی‌ترین مشکلات در آینده برای نسل میانسال امروز خواهد بود.

در بحث‌های مربوط به اختلاف نسل‌ها و هنجارهای فرهنگی، از برشمار شدن قتل شوهر توسط زن یا قتل پدر توسط فرزند نیز یاد شده و تاکید شده که این نشانه‌ها را باید جدی گرفت و صدای اتفاق‌هایی در آینده را از طریق آنها شنید.

سیاست رسمی دولت و به‌کارگیری مذهب برای مشروعیت دادن به قدرت مردان و والدین، موقعیت پدران را در خانواده تقویت می‌کند و به‌همان نسبت به تضعیف موقعیت فرزندان و زنان می‌انجامد. در عین حال تحولات جهانی موجب می‌شود که زنان و بچه‌ها در خانواده موقعیت جدیدی به دست بیاورند و توقعات‌شان بالا برود و انتظار رفتار برابر را داشته باشد.

حکومت از این برابری دفاع نمی‌کند، بلکه مانع می‌تراشد. بسیاری مردان هم با استفاده از امتیازات دولتی و حکومتی، به زنان و فرزندان خود بیشتر ستم می‌کنند. این امر به تشدید تضاد در خانواده منجر می‌شود.

اگر نسل جوانی که بزرگ شده و توقعات جدیدی دارد، اگر زنانی که نسبت به گذشته آگاهی بیشتر و خواست‌های برابری‌طلبانه دارند، پاسخ مثبتی از مردان دریافت نکنند و برعکس مردان بیشتر فشار بیاورند، نتیجه طبیعی آن شدت گرفتن خشونت در خانواده‌ها خواهد بود.

این قتل‌ها را باید نشانه‌ای از شدت گرفتن تضاد درون خانواده‌ها و ناشی از آن دید که راه‌حل مسالمت‌آمیزی برای حل مشکلات خانوادگی نیست. این را باید نشانه آسیب‌شناسانه از تضادهای در حال رشد در خانواده‌های ایرانی دانست که جامعه و حاکمیت به فکر آن نیست.

این مجموعه اتفاق‌ها ظاهراً ناشی از تندباد مدرنیته است، اما پیامدها خیلی سنتی و منفی و عقب‌مانده به چشم می‌آیند. این تضاد چه توضیحی دارد؟

به گمان من، مطالباتی مانند فردیت یافتن، آزادی زنان، برابری حقوق زن و مرد، برجسته شدن حقوق کودکان و فرزندمحوری در جامعه یا کم ارزش شدن هنجارهای سنتی و دینی و رشد ارزش‌های مدرن، امری اجتناب‌ناپذیر است.

جامعه را نمی‌توان به عقب برگرداند. حتی سیاست طالبانیزه کردن جامعه می‌تواند در کوتاه‌مدت موجب سد کردن این تحول شود، اما در درازمدت نمی‌توان جلوی این تحول را گرفت. نمی‌توان از زنان و فرزندان خواست که توقعات خود را محدود کنند برای این‌که آسیب‌های اجتماعی کمتر شوند. بلکه از متولیان جامعه باید خواست که

نیاز دگرذیسی‌های اجتماعی را پاسخ دهند. تا آنجا که به مسئله مردان برمی‌گردد، از جامعه مردان هم باید انتظار داشت که خود را با این خواست‌ها تطبیق دهد.

رشد برابری در خانواده‌ها در جایی شکل می‌گیرد که منابع قدرت زنان در آن افزایش یابد. قدرت تطبیق مردان در این روند هم ناشی از رشد قدرت زنان خواهد بود.

هرچه جامعه و دولت به رشد زنان یاری بیشتری برساند، ما روند برابری را با آسیب کمتری سپری خواهیم کرد. هر چه مردان یا دولت و نهادهای مذهبی و سنتی حاکمیت مانع شوند، شکل ماجرا خشن‌تر خواهد شد و پیامدها و آسیب‌های جانبی خواهد داشت.

این را نمی‌توان از طریق آن حل کرد که زنان و کودکان توقعات خود را کنار بگذارند. گناه این مشکلات را باید گردن سیاست‌های کلان انداخت نه جوانان و نسل جدید.

مهیندخت مصباح

تحریریه: کیواندخت قهاری

(متن اندکی ویرایش شده مصاحبه دویچه وله با مهرداد درویش پور)

22.01.2011